



داوران بوکر از رمان «اشکال عشق» می‌گوید

روایت سوگ مادرانه که خاموش نمی‌شود

کلر آدام در «اشکال عشق» با صدایی آرام، سوگ و فقدان مادرانه را روایت می‌کند؛ روایتی که داوران جایزه بوکر تأثیر عمیق و جانسوز آن را ستوده‌اند. این اثر، مخاطب را در سکوت و اندوهی پنهان همراه می‌کند و چهره‌ای ناب از عشق و فقدان را پیش روی خواننده می‌گذارد.

به گزارش ایبنا، کلر آدام در رمان دومش، «اشکال عشق» (Love Forms) اثری خلق می‌کند که به طور هم‌زمان چند قاره و چهار دهه زندگی یک زن را می‌کاود؛ داستانی که در قلبش جست‌وجوی مادرانه و مواجهه با زخم قدیمی فقدان را قرار می‌دهد. این رمان از سوی انتشارات Hogarth در سال ۲۰۲۵ منتشر شد و با قرار گرفتن در فهرست بلند جایزه بوکر توجه محافل ادبی را به خود جلب کرد.
محتوای کتاب با روایت زندگی داون بیشاپ، کوچک‌ترین عضو خانواد‌ای سرشناس در صنعت آرمیوره ترینیداد آغاز می‌شود. داون در نوجوانی، طی ازدواجی کوتاه با یک توریست برادرار می‌شود و به اجبار والدین خود، مخفیانه به ونزوئلا اعزام می‌شود تا فرزندش را به دنیا آورده و بدون دیدن او کودک را به فرزندخواندگی بسپارد. آغاز این سفر نه تنها سرنوشت دختر، بلکه تمامی سال‌های بعدی زندگی داون را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اثر طیفی متنوع از مضامین را به هم می‌تند: کشمکش نسل‌ها، گسست هویت و خانواده، مهاجرت، سکوت تحصیلی و تأثیر فقدان حل نشده، بخش مهمی از رمان به زندگی داون پس از بازگشت به ترنیداد و سپس مهاجرت به لندن می‌پردازد. او به پزشکی می‌رسد، ازدواج می‌کند و مادر دو پسر می‌شود، اما همواره با اندوهی پنهان و جست‌وجوی بی پایان برای دختر از دست‌رفته‌اش زندگی می‌کند. آدام، لحظه‌های کلیدی داستان را هوشمندانه بر جسته می‌سازد. از جمله صحنه‌های برنامه‌ریزی برای سفر مخفیانه، مواجهه داون با خانواده پس از بازگشت و خاطرات پردرد ونزوئلا که سایه‌اش بر تمام روابط آینده او گسترده است. در ساختار رمان، آدام لایه‌هایی ظریف از زمان و مکان خلق می‌کند: ترنیداد دهه ۱۹۸۰ با فرهنگ بسته و دغدغه آبرو، ونزوئلای زارآلود و خطرناک و جنوب لندن با رنگ و بوی مهاجرت و تعلق مضاف. در نهایت او اوج داستان را در ویلای خانوادگی بر ساحل توباگو رقم می‌زند؛ جایی که تصمیم‌ها و احساسات پنهان به شکلی مهیب و البته اجتناب‌ناپذیر عیان می‌شوند.

تحلیل شخصیت‌ها و مسیرهای روانشناختی

تمرکز رمان به شیوه‌ای تحلیلی بر جوه احساسی و تصمیمات افراد خانواده بیشاپ استوار است. والدین داون، با نیت حمایت بخشی از برنامه را به موسیقی دادیم و بر برخی آیتیم‌ها را عاشقانه اختصاص دادیم و بر برخی آیتیم‌ها را به همین سبک پیش بردیم. هدف این بود که بعد از ماجراه‌ای پیش آمده و با توجه به فرمایشات مقام معظم رهبری درباره لزوم حفظ روال عادی زندگی ما نیز همین روال عادی را در برنامه حفظ کنیم.
بازخورد مردم به سه برنامه‌های رادیویی شما در آن دوران چطور بود؟ آیا خاطره خاصی از این بازخورد‌ها دارید؟

اگر نگاه کنید، واقعا این فضا را در برنامه داشتیم، یعنی در بخش‌هایی از برنامه ما روندی کاملاً طبیعی و عادی را دنبال می‌کردیم. برنامه «سلام صبح بخیر» هر صبح پیش می‌شد و فضای شادی داشت. ما سعی کردیم همان آه را، همان تم موسیقی و همان انرژی اولیه را حفظ کنیم. تصور کنید در آن شرایط بحرانی، مردم چقدر استقبال کردند. پیام می‌دادند و ما آنچه هستیم، به گفتند: «چقدر لذت بردیم.»

نقش رسانه، و به‌ویژه رادیو در زمان بحران چقدر جدی است؟

شرایط رسانه‌ای در زمان جنگ شرایط ایده‌آلی نبود، اما ما در کشور، نیروهای قوی و باتجربه زیادی داریم، هم در بخش‌های مکتوب، روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها و هم در سازمان صدا و سیما، اما آنچه به‌شدت نیاز به تقویت و حتی اگر شرایط سخت باشد، راحت‌تر آن را می‌پذیرد، ما خودمان هم چیزی از همین مردم هستیم. همین رفاقت در بیان باعث شد وقتی به موضوعات راهبردی می‌رسیدیم مثلاً اینکه «در چنین شرایطی چه باید کرد؟» مردم واقعا گوش می‌دادند و توصیه‌ها را جدی می‌گرفتند.

واقعیت این است که بخش بزرگی از ترس‌های ما ناشی از ناآگاهی است. یکی از کارهای مؤثری که دوسان و همکاران بسیار حرفه‌ای ما انجام دادند، این بود که محتوایی در لحظه و کاربردی برای موقعیت‌های جنگی و بحرانی تولید کردند. مثل اینکه اگر صدای انفجار شنیدیم چه کنیم؟ اگر موشک زده شده چه رفتارهایی ایمن‌تر است؟ یا حتی در مواجهه با احتمال حضور عوامل مشکوک با موضوعات مرتبط با جاسوسی، مردم چه رفتاری باید داشته باشند؟ تمام این اقدامات با هدف افزایش سواد رسانه‌ای و امنیتی مردم انجام شد. در مرحله بعدی، ما در برخی بخش‌ها

مهمی بود.

چند درس‌هایی از این تجربه گرفتید؟ آیا دیدگاه‌تان نسبت به کارتان یا زندگی تغییر کرده است؟

واقعیت امر این است که پس از رخ دادن آن اتفاقات و ماجراها و بعد از اینکه همه چیز گذشت، دیگر مثل قبل فکر نمی‌کنم. در مورد کار هم صادقانه می‌خواهم بگویم گاهی در فضای کاری، اختلاف‌نظرهایی وجود دارد، اما در آن شرایط خاص، به وضوح درک کردم که برخی از این اختلافات واقعا ارزش نداشتند، حتی لحظاتی هست که به‌عنوان تپیه‌کننده از خودت و بر نامه‌ای که ساخت‌ای، احساس غرور می‌کنی، اما بعد از تجربه آن فضا، با خود می‌گویی من واقعا احساسات و احساس حتی بهتر از تو عمل می‌کردند، یعنی احساس می‌کنی وقتی که به لحظه‌ای نزدیک می‌شوی که می‌تواند پایان باشد، خودت هم عمیق‌تر از می‌شوی. من واقعا احساس می‌کنم که آن ماجرا، بخشی از درون من را تغییر داده؛ دیگر مثل قبل فکر نمی‌کنم.

چطور سعی می‌کردید امید و آرامش را در بین مردم حفظ کنید؟ چه تکنیک‌هایی را به کار می‌بردید؟

هدف ما این بود که علاوه بر انتقال اخبار به شکل صحیح، به مردم آرامش بدهیم. چون باور داریم وقتی با مخاطب‌مان صادق باشیم، او بهتر می‌شود، بهتر درک می‌کند و حتی اگر شرایط سخت باشد، راحت‌تر آن را می‌پذیرد. ما خودمان هم چیزی از همین مردم هستیم. همین رفاقت در بیان باعث شد وقتی به موضوعات راهبردی می‌رسیدیم مثلاً اینکه «در چنین شرایطی چه باید کرد؟» مردم واقعا گوش می‌دادند و توصیه‌ها را جدی می‌گرفتند.

مهم‌ترین چالش‌هایی که در دوران جنگ مواجه شدید چه بود؟ چطور این چالش‌ها را مدیریت کردید؟

یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی که با آن مواجه بودیم، دسترسی به خبرهای موثق و صحیح بود. دسترسی نداشتن به منابع موثق خبری، بزرگ‌ترین دشواری ما در آن شرایط بود. ما مجبور بودیم از طریق تلفن به تأیید و اطمینان لازم دست یابیم. حتی خبرگزاری‌ها که باذقت فراوان فعالیت می‌کردند، در جریان این دفاع مقدس ۱۲ روزه شهیدانی تقدیم کردند که بسیار دردناک و ناگوار بود. با این حال، ما به عنوان رسانه ملی موظف بودیم اطمینان حاصل کنیم و اخبار را به صورت دقیق و در مرحله به مرحله استعلام کنیم از افرادی که مطمئن بودیم و از منابع قابل اعتماد. نکته مهم این بود که پرچم رادیو هیچ‌گاه پایین نیامد و این برای من موضوع

احسان زارع از نقش محوری رادیو در اطلاع‌رسانی، آرامش‌بخشی و هدایت مردم در شرایط بحرانی می‌گوید

پرچم رادیو در جنگ ۱۲ روزه یک لحظه هم پایین نیامد

مینا حکمت

احسان زارع حدود ۱۵سال سابقه فعالیت رسانه‌ای دارد که ۱۲سال آن در رادیو و سه سال اول در تلویزیون بوده است. زارع برنامه‌هایی چون «سلام صبح بخیر»، «زیر آسمان ایران»، «روی خط ورزش» و «ورزش ایران» را در رادیو ایران اجرا کرده است. او در جنگ تحصیلی ۱۲روزه در استودیوی رادیو حضوری فعال داشت و خاطراتی از روزهای حمله به صداوسیما و نحوه کار رادیو دارد.

خبر شروع جنگ چه حسی به شما داد و اولین کاری که انجام دادید، چه بود؟

با توجه به تجربه‌ای که پیش‌تر در شرایط اضطراری و بحرانی در رادیو کسب کرده بودیم، همان زمان چند تماس ضروری گرفتم. تا در صورت نیاز، در محل حاضر شوم. تقریباً حوالی ساعت پنج باشش صبح بود که اسامی شهدای هسته‌ای منتشر شد و همان‌جا بود که متوجه شدیم موضوع ایحاد بسیار پیچیده‌تری دارد و با اتفاقات گذشته قابل مقایسه نیست. با وجود این سعی کردم تمرکزم را روی وظیفه رسانه‌ای‌ام بگذارم. در ذهنم این بود که هر کس باید در جای خود کارش را انجام دهد. اکنون نوبت ماست که در جایگاه رسانه

و وظیفه‌مان را به‌درستی انجام دهیم. به نظر می‌همین هماهنگی و ایفای نقش دقیق افراد در موقعیت‌های بحرانی است که می‌تواند کشور را از مسیر در‌ست عبور دهد. در نهایت، من ساعت یک یا دو به محل رسیدم و از آن لحظه تا حدود ساعت ۱۲ شب برنام‌سازی انجام شد. زمان جنگ خبرنگاران و گزارشگران ما بدون دستور و بدون اجبار، خودشان داوطلبانه به سطح شهر رفته بودند. یکی از آنها با من تماس گرفت و گفت: «ان‌الله در شهر هستیم. هر گزارشی خواستی بگو.» این همان ذات کار رسانه است. شما به مرکز می‌آید، سپس از آنجا مانند شبکه‌ای به نقاط مختلف بخش می‌شوید و پوشش می‌دهید. من خودم هم تماس گرفتم تا اگر لازم باشد، زودتر بروم. با این حال، همکاران من پیش از آنکه حتی چنین فکری به ذهنم برسد، آنجا بودند. واقعا باید گفت که بخش رادیو ایران را در آن روز هیچ‌گاه به آن اندازه شلوغ ندیده بودم. افراد زیادی آمده بودند نه صرفاً کارکنان عادی، بلکه تهیه‌کنندگان حرفه‌ای و باتجربه‌ای که معمولاً برنامه‌های مهم شبکه‌ها را درست دارند. آنان بدون کوچک‌ترین تردیدی آمده بودند و می‌گفتند: «اگر کمکی لازم است، بگویید.» بعضی از آنها همانجا آیتیم تولید می‌کردند، برخی متن آماده می‌کردند و گروهی نیز اطلاعات را اگر داوری و دسته‌بندی می‌کردند. وقتی وارد واحد بخش شدم، کاملاً برآم‌روشن شد که این، «وعدۀ صادق ۱» یا یک عملیات محدود نیست. موضوع، فرست فرائر و جدی‌تر از آن بود. از همان‌جا بود که روند جدیدی در بخش شکل گرفت.

در طول جنگ، چه تغییراتی در برنامه‌های رادیویی ایجاد کردید؟ آیا رویکرد خاصی رو در پیش گرفتید؟

تمام برنامه‌ها به تدریج به سمت برنامه‌های ویژه بحران، با محوریت جنگ تغییر مسیر دادند. برنامه‌ها ماهیت شخصیت‌محور پیدا کردند؛ برنامه‌هایی که مبنی بر گفت‌وگو با کارشناسان، تحلیلگران و مجریان بودند به بررسی ابعاد مختلف شرایط جنگی می‌پرداختند. در این برنامه‌ها سعی می‌شد علاوه بر تحلیل، اطلاعات به‌روزر در اختیار مردم قرار گیرد؛ از توصیه‌های ضروری در شرایط خاص گرفته تا اطلاع‌رسانی درباره اخبار جدید و نحوه مواجهه مردم با وضعیت پیش‌آمده.

از لحظه‌ای که ساختمان شیشه‌ای مورد حمله قرار گرفت، بگویید.

واقعیت این است که تهدیدها از صبح آغاز



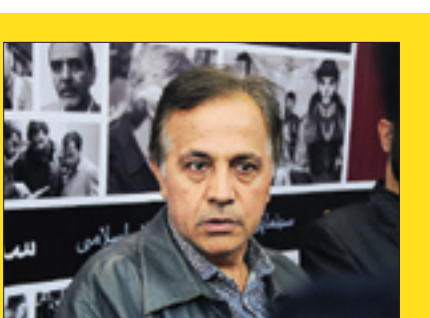
کمال الملک برای حفظ حیثیت هنری اش خودش را به سگته زد

ایبنا: محمدحسن حامدی، نویسنده کتاب «مکتب کمال الملک»، درباره زندگی و زمانه این هنرمند نقاش چنین می‌گوید: در دوران ناصرالدین‌شاه، کمال الملک از مقبولیت دربار برخوردار بود و زندگی نسبتاً آرام و باثباتی داشت، اما با قتل ناصرالدین‌شاه و روی کار آمدن مظفرالدین‌شاه شرایط تغییر کرد. مظفرالدین‌شاه به‌دلیل ضعف مدیریتی و بی‌عفتی، گاهی خواسته‌هایی غیرمعمول از اطرافیان و هنرمندان مطرح می‌کرد. در یکی از این موارد او از کمال‌الملک خواست صور فقیحه برایش نقاشی کند، درخواستی که استاد به شدت از آن امتناع کرد. برای آنکه این مخالفت مستقیم موجب خشم شاه و در نتیجه تهدید موقعیتش نشود، کمال الملک تمهید خاصی اندیشید؛ وانمود کرد دچار سگته و فلج شده است. حتی به‌گونه‌ای رفتار می‌کرد که دست و پایش بر زمین کشیده می‌شد تا باورپذیر به نظر برسد. پس از مدتی ایران را ترک کرد و حدود دو سال در عتبات عالیات و کربلا اقامت گزید. بعد از مرگ مظفرالدین‌شاه به ایران بازگشت و در آن زمان آشکار شد که او سالم است. وقتی از او پرسیدند چگونه کسی که فلج شده بود ناگهان سلامتی خود را باز یافته، پاسخ داد: «شاه از من چیزی‌هایی خواست که نمی‌خواستم بکشم. برای حفظ شأن قلم و حیثیت هنرمندی‌ام چنین کردم.»



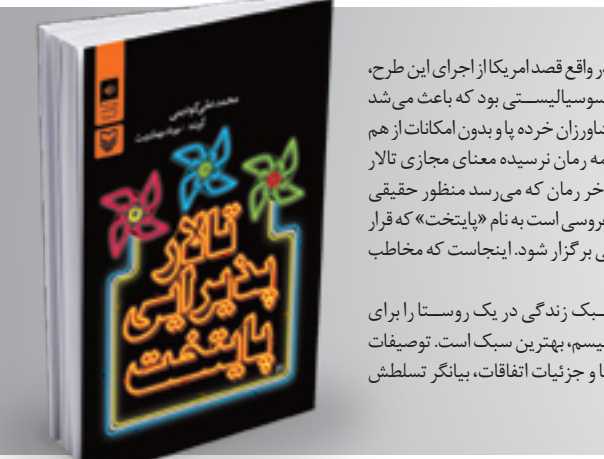
کارگردان‌ها برای کار کردن عجله دارند و به کیفیت توجه نمی‌کنند

ایرنا: محمود پاک‌نیت، از بازیگران سابقه سینما و تلویزیون، وضعیت این روزهای ساخت اثر هنری را چنین توصیف می‌کند: وقتی کار و قصه خوب است، برای آن وقت صرف‌شده و عوامل خوب با هم هماهنگ شوند و صداوسیما حمایت خوبی داشته باشد مطمئناً محصول نهایی خوب خواهد شد. مثلاً «پس از باران» و «روزی روزگاری» عالی بودند و وقت و زمان صرف آنها شده و برایش پول خرج کرده بودند؛ حتی «پدرسالار» را که من در سال ۱۳۷۲ کار کردم، کار بسیار خوبی بود که هنوز وقتی پخش می‌شود مردم آن را می‌بینند. همچنان وقتی «یوسف پیامبر» پخش می‌شود مردم آن را نگاه می‌کنند. امروز همه برای کار کردن عجله دارند برای اینکه کار را تمام کنند و پلان‌های‌شان را بگیرند و اصلاً دقت نظری روی کیفیت آثار ندارند. می‌خواهند صرفاً خوراکی را به پخش برسانند. تلویزیون وقتی زمانی محدود را با بودجه‌ای ناگافی صرف کند، عوامل مجبورند با سرعت بالایی کار کنند و خروجی جذابی هم نخواهد داشت. در سریال‌هایی که با عجله تولید می‌شود، کارگردان فرصت دکرپایان‌بازیگر فرصت فکر کردن در‌ست روی نقش خود و نویسنده زمان مناسب برای نوشتن اصولی را ندارد. این روزها اینگونه است که نویسنده هر چند ساعت چند صفحه می‌نویسد و به گروه می‌دهد. این روش خوب نیست و خروجی جالبی نخواهد داشت.



سینماداران تصمیم گیران اصلی بر اکران فیلم‌ها هستند

سینماپرس: محسن محسنی‌نسب از کارگردانان تهیه‌کنندگان سینما با انتقاد از وضعیت اکران فیلم‌های سینمایی بیان می‌کند: سینمای ایران از حیث نمایش، دچار بحران ساختاری است، چراکه تصمیم‌گیران اصلی برای اکران فیلم‌ها، نه مدیران فرهنگی، بلکه صاحبان سالن‌های سینما هستند؛ کسانی که صرفاً به گیشه و فروش فکر می‌کنند و تنها آثار کم‌دی سبک و گاه مبتذل را روی پرده می‌برند. در نتیجه، بسیاری از آثار ارزشمند، حتی اگر با بودجه مناسب تولید شوند، به دلیل نبود فضای نمایش، عملاً تأثیری در فرهنگ عمومی جامعه نمی‌گذارند. مدیران فرهنگی نیز به‌جای تمرکز جدی بر مسئله فرهنگ، گرفتار مسائل حاشیه‌ای و کم‌اهمیت شده‌اند. این موضوع باید به‌صورت ریشه‌ای بررسی و اصلاح شود. ما نیازمند بازیگری جدی در فرآیند اکران هستیم تا آثار فرهنگی و ارزشی به سادگی امکان نمایش پیدا کنند. برای مثال، کافی است به آمار سال گذشته نگاه یبندازیم. چه تعداد اثر فرهنگی واقعا اکران شده‌اند؟ بسیار اندک. مدیران فرهنگی و سینمایی، به‌جای ایفای نقش مؤثر، صرفاً حقوق می‌گیرند و در فرآیندها غایبند. نتیجه این وضعیت آن است که حتی اگر فیلمی ارزشی تولید شود، بدون اکران هیچ تأثیر واقعی در فرهنگ کشور نخواهد داشت.



ناخوشایندی برای کشور رقم می‌زد. در واقع قصد امریکا از اجرای این طرح، جلوگیری از رشد نظام کمونیستی، سوسیالیستی بود که باعث می‌شد نظام یکپارچه کثت و ظهور طبقه کشاورزان خرده پا و بدون امکانات از هم بپاشد. مخاطب زمانی که هنوز به نیمه رمان نرسیده معنای مجازی تالار پذیرایی یا پخت‌ر را می‌فهمد، اما به آخر رمان که می‌رسد منظور حقیقی نویسنده فاش می‌شود تالار پذیرایی عروسی است به نام «پایتخت» که قرار است افتتاحیه آن با عروسی برات علی بر گزار شود. اینجاست که مخاطب انتساب نام رمان را تحسین می‌کند.

نویسنده‌ای که قصد دارد فضا و سبک زندگی در یک روستا را برای

مخاطبش به تصویر بکشد، سبک رئالیسم، بهترین سبک است. توصیفات

دقیق محمدعلی گودینی از صحنه‌ها و جزئیات اتفاقات، بیانگر تسلطش

و کار را به درگیری و دعوا می‌کشاند. سپس رعیت‌ها همگی به فکر فروش زمین‌های‌شان می‌افتند تا به شهر و پایتخت مملکت کوچ کنند و بتوانند مانند یکی از اهالی روستا برای خودشان کسی و همسایه دولت و نخست‌وزیر شوند. پس از مهاجرت رعیت‌های بیچاره به پایتخت و زندگی خفت‌بار و فلاکت‌بار، خودشان متوجه اشتباهات می‌شوند، اما راه بازگشتی ندارند. در کتاب تالار پذیرایی پایتخت نویسنده علاوه بر روایت داستان این رعیت‌ها، نقبی هم به اوضاع انقلاب و تحولات امام خمینی(ره) و مواضع می‌زند. اصلاحات با همان تقسیم اراضی در اوایل دهه ۱۳۴۰ به توصیه امریکا در ایران تصویب شد و شاه مصرا را اجرای‌اش شدن آن را پیگیری می‌کرد، اما این طرح به دلیل ابعاد غیر شرعی مورد مخالفت شدید علما از جمله حضرت آیت‌الله بروجردی، مرجع تقلید شیعیان قرار گرفت.

این طرح در کنار برخی ویژگی‌های مثبت، بازتاب‌های اجتماعی و اقتصادی